

هوالودود

## مصاحبه ی فصلنامه "پژوهش های فرهنگی و اجتماعی صدر" با دکتر باقری

دکتر خسرو باقری، عضو هیات علمی دانشگاه تهران است. او از اولین استادان دانشگاهی است که در بحث ایجاد علم دینی به ایده پردازی و تالیف کتاب دست زده است. در این گفتگو با ایشان بیشتر در باب امکان ایجاد علم دینی سخن گفتیم. ایشان اعتقاد دارد که وظیفه اصلی دین، ایجاد علم نیست، بلکه کار ویژه آن رساندن انسان به خداست که ممکن است در جریان ایجاد علم نیز گزاره هایی را ارائه دهد. تمام تلاش ما در این گفتگو این بود که نظرات ایشان خوب تبیین شود و لذا این گفت و شنود در فضایی کاملاً صمیمی صورت گرفته و از سعه صدر ایشان تشکر میکنیم.

**بامطالعه آثار شما این سوال به ذهن میرسد که بالاخره بار معنایی قید دینی در اصطلاح "هویت علم دینی" به چه معناست؟ چون ما یک علم در عالم اثبات داریم و یک علم در عالم ثبوت؛ علم، گزاره های کشف واقع است که هر قدر از این کشف در عالم اثبات واقع شود، حظی از علم را در عالم ثبوت دارد. بنابراین باید مشخص شود که اگر قیدی در کنار علم می گذاریم، چه بار معنایی را به دنبال می آورد و کجا می تواند به ما کمک کند؟ این نکته مهمی است که خیلی از سؤالها را جواب می دهد.**

هنگامی که قید دینی یا اسلامی را برای چیزی می گذاریم، می تواند معانی مختلفی داشته باشد. یک معنی این است که وقتی می گوییم: عرفان اسلامی یا فلسفه اسلامی یا علم اسلامی یا دینی، این سخن که می تواند علم یا هر چیز دیگری باشد، به نحوی در متون رسمی آن دین موجود است. بنابراین، وقتی آن را از آنجا بیرون می آوریم، طبیعی است که بگوییم منسوب به آنجاست و در نتیجه اسم آنجا را روی آن می گذاریم. این، صریح ترین و نصی ترین تصویری است که می توانیم ارائه کنیم. ولی همیشه به این معنا نیست.

**پس اگر نصی ترین و صریح ترین معنی، این باشد هر جایی که دین در این باره نصی نداشته باشد، حرف هم ندارد؟**

خیر، چند معنی می تواند داشته باشد. بنابراین وقتی ما این تعبیر را به کار می بریم باید ببینیم کدام معنی مورد نظر ماست.

حالت دوم این است که شما در آن متون دینی، نص مستقیم در این رابطه ندارید ولی با این حال، باز هم به طور کلی تعبیر دینی و اسلامی به کار می رود مثلاً وقتی ما می گوییم تمدن اسلامی، تمدن اسلامی چیزی نیست که در متون اسلامی باشد. تمدن اسلامی یک اتفاق در جهان است، پس چرا می گوییم اسلامی. مسلماً معنای نص نیست. بلکه معنای تاثیرگذاری مضمون های دینی روی این پدیده است. مثلاً وقتی معماری اسلامی را در نظر می گیریم، می بینیم که نگارش در این معماری اسلامی، دخیل شده است، ولی معماری های دیگر اینطور نبودند و نگارش در آنها مهم نبود. ولی در هر جای معماری اسلامی می بینیم که به طور مثال آیات قرآنی در آن نقش بسته است و این سبکی را به وجود آورده است. به دلیل تعلقاتی که بین دین و این پدیده برقرار شده، اصطلاح هنر اسلامی را به کار می بریم که یک اصطلاح جا افتاده است. بنابراین، می خواهیم در ابتدا بگوییم که ما باید بدانیم که معنای این قید، مختلف است و یک معنای واحد ندارد.

اگر بخواهیم فرمایش شما را دقیق تر بیان کنیم، باید بگوییم علمی که از درون چارچوب دین بیرون می آید و برآمده از مذاق دین و به نقل از دین است، می توان به آن، علم اسلامی گفت. ولی مثال معماری اسلامی که شما مطرح می کنید، دینی نیست؛ چون براساس سلیقه انسان های دیندار است.

بالاخره دینداری آنها به آنجا منتقل شده است و یک عنصر از دین، در این دینداری آمده و در آن پدیده نفوذ کرده، این انتقال باعث شده تا این را یک اسم بامسما بدانیم.

## در این میان منظور شما از علم دینی چیست؟

نخست منظور من از علم، علم تجربی است، یعنی علوم انسانی که با تجربه سر و کار دارند نه علم به معنای عام مثل اصول و فقه. در این حالت، معتقدم هنگامی که می‌گوییم علم دینی یا علم اسلامی، نه حالت نصی است و نه حالت تمدنی. با توجه به ساختاری که من از علم قبول دارم و فهم تاکنون ما از علم، بنده به این نتیجه رسیدم که علم یک موجودیت مستقل از جهان ندارد، بلکه از طریق پیش‌فرض‌ها وارد عالم تجربه می‌شود. یعنی تصور اینکه امروزه بدون پیش‌داوری و پیش‌ذهنیت و بدون زمینه، به صورت خالص سراغ مشاهدات برویم و اینها را ضبط کنیم و به علم تبدیل کنیم، قابل فهم و قابل قبول نیست. بلکه مدخل پیش‌فرض‌های علم خیلی مهم است. صحبت من این است که اگر این پیش‌فرض‌ها که از جنس متافیزیکی و تقریباً فلسفی هستند، بتوانند از دین به دست بیایند، به سبب تأثیری که این پیش‌فرض‌ها به صورت ارگانیک، روی فرضیه‌پردازی دارند و باعث می‌شوند تا فرضیه‌ها، برآمده و تأثیرپذیرفته از پیش‌فرض‌ها شوند، ما پیش‌فرض‌های دینی خواهیم داشت که اگر مبنای کار ما قرار بگیرند و ما بر اثر آنها شروع به فرضیه‌پردازی کنیم، فرضیه‌پردازی یک امر دو جانبه می‌شود. من عالم و خلاقیتم به‌اضافه پیش‌فرض‌ها، یک حالت دو رگه‌ای در علم ایجاد می‌کنند که اگر فرضیه‌ای بتواند از بونه تجربه هم بگذرد، دو رگه بودنش همچنان محفوظ است. یک رگه به پیش‌فرض‌ها برمی‌گردد و یک رگه به تأییداتی که از عالم تجربه دریافت کرده و به اصطلاح، خودش را به نحوی به منصفه ظهور عالم تجربه رسانده است. این را به اعتبار تأثیر منطقی که پیش‌فرض‌ها روی فرضیه‌ها می‌گذارند، می‌توانیم دینی بنامیم. علت اینکه گفتم متفاوت است، این است که الهام در هنر اسلامی سیال و شناور است ولی اینجا می‌توانیم از یک نوع تأثیر منطقی پیش‌فرض‌ها روی فرضیه‌ها صحبت کنیم؛ چون فرضیه‌های شما با پیش‌فرض‌هایتان یک نسبت خاص دارند. مثلاً نمی‌توان از هر پیش‌فرضی به هر فرضیه‌ای رسید و بالعکس، نمی‌توان هر فرضیه‌ای را به هر پیش‌فرضی نسبت داد.

چنین ارتباطی، می‌تواند نه فقط در دین، بلکه در همه جا تصور شود؛ یعنی اگر پیش‌فرض‌های شما از جنس «الف» بود می‌توانید آن تعبیر را در علمتان به کار ببرید.

## حال اگر در مرحله تجربه و روش‌شناسی تجربی جواب نداد، دیگر علم دینی نیست؟

هیچ مشکلی برای دین به وجود نمی‌آید؛ چون دین اصلاً عهده‌دار به وجود آوردن علم دینی نیست. دین بماهو دین کار خودش را انجام می‌دهد و در طول تاریخ نیز انجام داده است.

## از نظر شما کار دین چیست؟

اینکه انسان‌ها را به خدا وصل کند؛ یعنی مسیحیت و یهودیت و اسلام و ادیان ابراهیمی و از آن طرف نیز بودیسم و سایر ادیان، کارهایشان را کرده‌اند و موفق هم شده‌اند؛ چون پیروانی نیز دارند و هیچ موقع موفقیت اینها متوقف بر تولید علم دینی نبوده است. پیامبران نیز هیچ‌گاه به دنبال تولید علم دینی نبودند. این یکی از آثار جانبی دین است، چنانکه می‌تواند آثار جانبی دیگری نیز داشته باشد. به نظر بنده، علم دینی بیشتر، دغدغه عالم است تا اقتضای دین. عالم فکر می‌کند که من می‌خواهم پایم را در یک جایی محکم کنم و پیش‌فرض‌های محکمی داشته باشم و لذا ممکن است به این نتیجه برسد که این پیش‌فرض‌ها محکم هستند و آنها را انتخاب کند، ولی دین نمی‌گوید که اگر توانستم علم دینی را ایجاد کنم، آن موقع راست می‌گویم. هیچ پیغمبری نیز آزمون موفقیت خودش را این مسئله قرار نداده است.

بنابراین طبق فرمایش شما می‌توانیم بگوییم دین یک قید فرهنگی برای علم است و دینی قید معرفتی نیست؛ طبق نظر شما ما به دنبال این هستیم که آیا دین در مورد علم، حرفی دارد یا خیر؟ اگر حرفی داشت که مطلوب است و اگر حرفی نداشت، نقضی به دین وارد نمی‌شود.

اگر پیش‌فرضی توانست به لحاظ منطقی روی فرضیه‌هایش تأثیر آفرینی کند، معرفتی می‌شود. اگر هم روزی فرضیه‌ها موفق شدند در عالم تجربه به کرسی بنشینند، آن موقع از پیش‌فرض‌های خود حظ معرفتی برده‌اند ولی اگر موفق نشدند که مسئله منتفی می‌شود.

پس هنگامی که پیش فرض‌های آن علم، دینی نبود و با فرضیه نیز رابطه منطقی نداشت و لذا مجبور شدیم برای گذران معیشت خود، علمی را از غیر دین تولید کنیم، باید دوباره آن علم را با اصل دین تطبیق کنیم و ببینیم که آیا با چارچوب دین، تطابق کلی دارد یا خیر؟

در اینجا کافی است که با دین تعارضی نداشته باشد و لزومی به تطابق با دین نیست.

اگر سؤال شما درباره این است که اگر علم دینی از طریق که بنده می‌گویم پدید آمد، رابطه معرفتی با دین دارد یا ندارد که در جواب می‌گوییم رابطه دارد. البته لزومی ندارد تا هر علمی که ما داریم، رابطه معرفتی با دین داشته باشد. بلکه می‌تواند رابطه توافقی داشته باشد.

به نظر برخی، اصلاً علم، دینی یا غیر دینی ندارد.

### کدام علم؟

علم بما هو علم و گزاره‌های کشف واقع.

ما علم به این معنا نداریم. الان انسان به چه چیزی علم می‌گوید؟ آیا انسان به علم بما هو علم دسترسی پیدا کرده است که شما می‌گویید هیچی نیست و خنثی است؟ هیچ کس چنین ادعایی ندارد. ما داریم در یک تاریکخانه‌ای به نام جهان، کورمال کورمال کارهایی انجام می‌دهیم و نام یافته‌های خودمان را علم می‌گذاریم.

به همین دلیل علم را به ثبوتی و اثباتی تقسیم می‌کنیم.

هیچ کس جز خدا به عالم ثبوت راه ندارد.

آنان اعتقاد دارند علم ثبوتی، دینی و غیردینی ندارد.

اما علمی که در عالم اثبات موجود است، دینی و غیردینی دارد. چون پیش فرض‌ها کار می‌کنند. اصلاً باید علم عالم ثبوت را کان لم یکن فرض کنیم؛ چون ما به آن دسترسی نداریم. فقط خدا می‌داند علم چیست. بنابراین بحثی که آیت‌الله جوادی مطرح کرده که بگوییم علم، علم است و با هم تفاوتی نمی‌کنند، از نظر من حرف درستی نیست. آن علم کجاست؟ انسان امروزه به آن علم دسترسی ندارد. انسان یک حدس و خطاهایی انجام می‌دهد و سپس قرائتی پیدا می‌کند و به آن، علم می‌گوید. در اینجا، علم دینی و غیردینی داریم و ما داریم راجع به اینجا صحبت می‌کنیم. ولی اگر شما راجع به آخرالزمان و عالم مثال صحبت می‌کنید، ما به آن راهی نداریم و نمی‌توانیم راجع به آن بحث کنیم.

حرف آنها این است که این علم اثباتی که در عالم واقع است نیز دینی و غیردینی ندارد؛ چون تمام اینها علم است. علوم اجتماعی، علم است. علوم روانشناسی، علم است. یعنی گزاره‌هایی که واقع را کشف کرده است.

خیر، از کجا معلوم که کشف کرده است.

چون آن مقداری که به یقین رسیده را کشف کرده است.

خیر، مسئله همین است که چون الان ما به واقعیت دسترسی نداریم، هر کسی از ظن خود شد یار من. هر کس، چیزهایی را به عنوان پایه‌های کارش می‌چیند و بالا می‌آید. به دلیل آن پایه‌ها و تأثیری که روی فرضیه‌ها دارد، ما روی آن اسم می‌گذاریم و این معنادار است. یعنی شما الان

می‌توانید واقعاً از یک علم انسانی لیبرال صحبت کنید؛ زیرا پیش‌فرض‌های آن فرد، لیبرالیستی است و آن یکی پراگماتیستی است و دیگری مارکسیستی است. مسئله نسبیت نیز بحث دیگری است که من قبلاً به آن جواب داده‌ام، ولی قبل از اینکه به آن بپردازیم باید بگوییم که چون امروزه انسان‌ها بر اساس پیش‌فرض‌هایشان نظریه‌پردازی می‌کنند و کسی هم ادعا نمی‌کند که من به عالم ثبوت رسیدم، این جهت‌گیری‌ها کاملاً معنی‌دار است. در نتیجه، علم دینی و غیر دینی داریم. البته بدون اینکه گرفتار معنای ایدئولوژیک علم دینی بشویم که باید از آن، پرهیز کرد.

علم، ایدئولوژی نیست. علم با ایدئولوژی فرق می‌کند چه ایدئولوژی الهی و چه غیرالهی. کار وحشتناکی که در شوروی سابق اتفاق افتاد، این بود که مارکسیسم می‌گوید نمی‌توانیم علم ژنتیک داشته باشیم، چون سرمایه‌داری و بورژوازی است. اینطوری نمی‌توانیم در علم کار کنیم؛ یعنی ایدئولوژی، نمی‌تواند علم محسوب شود. اینکه می‌گویم فرضیه‌های علمی از پیش‌فرض‌ها تأثیر می‌پذیرند، فقط یک طرف سکه است. علم‌های ایدئولوژیک می‌خواهند دوطرف سکه را از آن خودشان بکنند؛ یعنی می‌گویند ما هم تأثیر می‌گذاریم و هم می‌گوییم چه چیزی واقعی است. در صورتی که علم، دو جنبه دارد. یک رویش به سمت پیش‌فرض‌هایش است و یک رویش نیز به سمت واقعیت و تجربه است. این دو مرتبه با هم کار می‌کنند. لذاست که علم، علم می‌شود. اهمیت علم در این است که با عالم تجربه ارتباط داشته باشد. ولی اگر چشمان را به روی تجربه بندیم و بگوییم قرآن می‌گوید که زمین صاف است، از آیه «والارض مددناها» استنباط کنیم که زمین صاف است و همان بلایی که سر گالیله آوردیم، سر بقیه در آوریم و بگوییم ایدئولوژی ما این را می‌گوید، این علم نیست، بلکه یک سم است. علم ایدئولوژیک به هر معنای دینی و غیردینی که باشد، خطرناک است؛ چون علم را از ماهیت تجربی خودش خالی می‌کند. ولی در عین حال، اگر با حفظ این دو جنبگی، یک طرف را در نظر داشته باشیم، چون تلاش‌های علمی امروز انسان در حوزه علوم انسانی، وجه تعلق به پیش‌فرض‌هایشان دارند، می‌توان آنها را نامگذاری کرد و تا آنجایی که ما با علم سر و کار داریم، برای علم بودن علم، اشکالی ایجاد نمی‌کند.

**شما چه تفکیکی بین علوم انسانی و علوم اسلامی قائل هستید و هنگامی که از علوم انسانی و تحول علوم انسانی به سمت اسلامی‌سازی علوم انسانی صحبت می‌کنید، منظورتان چیست و چرا علوم اسلامی به معنای فقه و اصول را در این، داخل نمی‌دانید؟**

علوم اسلامی به معنای فقه و اصول، موضوع بحث من نیستند به این معنا که نه تخصصش را دارم و نه کار من است. من در حیطه کار خودم صحبت می‌کنم. اینکه فقه و اصول چه ماهیتی دارند، بحث‌هایی است که باید در جای خودشان انجام شود. من درباره علم تجربی اسلامی صحبت می‌کنم و اینکه آیا چنین چیزی معنی دارد یا ندارد؟ ممکن است یا ممکن نیست؟

**آیا علومی مثل فلسفه و فقه را جزو علوم انسانی می‌دانید یا خیر؟**

بله، چون به معنای علوم انسانی هستند ولی علوم انسانی تجربی نیستند.

**بنابراین چه تفکیکی بین علوم انسانی غیر تجربی با علوم اسلامی قائل هستید؟**

آنها هم نسبت‌هایی دارند. آنها باید برحسب ویژگی‌های آن علوم بررسی شوند. مثلاً اینکه ببینیم فلسفه چگونه پیدا می‌شود و دین با نحوه پیدایش و تکوین فلسفه چه نسبتی دارد. آیا می‌تواند در اینجا مشارکت کند یا نمی‌تواند؟ که آن هم بحث دیگری است که باید انجام شود.

طبق مبنای شما حتی اگر دین هم نتوانست ارتباطی با اینها پیدا کند به معنای تعطیلی فلسفه یا دین نیست.

درست است.

برای اینکه بتوانیم پیش‌فرض‌های دینی تولید کنیم، منابع و روش‌هایی که باعث می‌شوند تا پیش‌فرض‌ها در مسیر تولید علم دینی قرار گیرند را از کجا باید به دست آوریم و حجیت وابستگی اینها به دین را چگونه کشف کنیم؟

شما می‌توانید از آموزه‌های خود دین برای پیش‌فرض‌ها استفاده کنید. مثلاً می‌توانیم به این سؤال که انسان در متون اسلامی چگونه ترسیم شده است، پاسخ دهیم؛ چون در منظومه خاص اهداف دین، به این می‌پردازند. یعنی چون دین می‌خواهد انسان را به خداوند وصل کند، به اقتضای هدف خود دین، خیلی راجع به انسان حرف می‌زند. مانند اینکه چه هستی؟ که هستی؟ برای چه آمدی و ماهیت آدمی چیست؟ منبع اینها متون دینی هستند و باید کسی بتواند نشان دهد که با استناد به کدام آیات و روایات در اسلام می‌شود گفت که این تصویر از انسان در اسلام وجود دارد. مانند اینکه آیا انسان ذاتاً گناهکار است یا نیست، فطرت دارد یا ندارد، اینها را می‌توان با حفظ ویژگی‌های اختلافی تفسیری از آموزه‌های دینی به دست آورد.

اگر چنین چیزی از منابع دینی به دست بیاید و در جهت مقاصد خود دین هم باشد و به درد پیش‌فرض‌های علم هم بخورد، یعنی دو منظوری در آن وجود داشته باشد، آن موقع به درد ما هم خواهد خورد. ولی این پیش‌فرض‌ها باید به لحاظ منبع، مستخرج از منابعی باشند که بتوان به دین منسوب کرد. همانطوری که اگر می‌گوییم فلان روانشناس، پراگماتیست است باید بگوییم پیش‌فرض‌های این آدم از متون رسمی و مقبول پراگماتیسم استخراج شده است. باید نشان داد که دیوئی در فلان جا این را گفته است و لذا این، یک حرف پراگماتیستی است. وقتی این مطلب با آن درجه نوسانی که در تفسیر هست، محرز شد، منبعش نیز مشخص می‌شود.

### آیا باید برای تولید علم دینی، در سیستم روش تجربی هم تغییر ایجاد کرد؟

ماهیت علم تجربی این است که باید خودش را با جهان خارج چک کند و روش خاص این کار نیز مشخص است. البته امروزه آمار برای کشف مسئله، چیزهایی را به ما فهمانده است. ولی قبلاً که آمار وجود نداشت، مشاهده‌های خام انجام می‌شد. به هر حال همه اینها در جهت دقیق‌تر کردن روش تجربی عمل می‌کنند. یعنی ما روش علم تجربی را به آن نمی‌دهیم، بلکه به اصطلاح روی پیشانی علم تجربی نوشته شده که با تجربه کار می‌کند.

### روش علم دینی نیز منحصر در این روش است؟

از آنجا که علم دینی، نوعی از علم است باید با این روش همراه باشد.

### خود دین هم قبول دارد که منحصر در این روش باشد؟

مهم نیست که دین قبول داشته باشد یا قبول نداشته باشد؛ چون ما اعتبار علم را از دین نمی‌گیریم، بلکه خود علم، مشخص می‌کند که معتبر هست یا نیست والا اگر بخواهیم همه چیز را از دین بپرسیم، دچار دور می‌شویم.

این دور فلسفی نسیت که باطل باشد؛ شما علم دینی را تولید می‌کنید؛ علمی که باید ثابت کنید حجیت دارد.

چیزی که وجه تسمیه دینی بودن را مشخص می‌کند، تأثیر پیش‌فرض‌هاست و همین کافی است. نه اینکه بگوییم اول ببینیم قرآن چطور علم را تعریف می‌کند و چه روش‌شناسی برایش می‌خواهد؟ آیا باید همه اینها را از دین در بیاوریم تا بتوانیم نام علم دینی را بر آن بگذاریم؟ من برای دینی بودن یک علم همین را کافی می‌دانم که بتواند در پیش‌فرض‌های یک علم تجربی دخالت مؤثر بکند. ولی روش علم تجربی مشخص است و قرار نیست آن را از دین بپرسیم تا به ما بگوید که این روش تجربی علم معتبر است یا خیر؟ چطوری می‌تواند جواب دهد؟

سوال شما این بود که دینی بودن علم، ایجاب می‌کند که همه چیزش، حتی روش‌شناسی آن، دینی باشد. من می‌گویم روش‌شناسی علم را دین تعیین نمی‌کند، بلکه خود علم تعیین می‌کند؛ یعنی هنگامی که ما راجع به جهان خارج صحبت می‌کنیم، شواهد خارجی می‌توانند صحبت ما را پشتیبانی کنند. در اینجا روش عقلانی هم سهم خودش را دارد. ولی تفاوت فلسفه و علم این است که کفه تجربه در علم سنگین‌تر است اما یک پشتیبانی عقلی هم هست. در حالی که در فلسفه بر عکس است. در فلسفه آنچه که محور است عقل است ولی نمی‌تواند بریده از مشاهدات هم باشد. بنابراین، اینها در نقاط مختلف یک طیف قرار می‌گیرند؛ یعنی در دو قطب مشاهده و تعقل به صورت طیفی قرار می‌گیرند. ولی با همدیگر تفاوت دارند. به این ترتیب، نه اینکه بگوییم عقل را در علم راه نمی‌دهیم، ولی روش علم تجربی تجربه است، هرچند پشتیبانی‌هایی نیز با عقل دارد.

بنابراین اعتقاد دارید که قید دین در علم دینی، یک قید معرفتی است و چون از گزاره‌های واقعی حرف می‌زنیم، روشی که در اینجا استفاده می‌کنیم نیز روش تجربی است. اما اگر روش‌های دیگری مانند روش عقلی بتوانند در حوزه تولید علم به ما کمک کنند، می‌توانیم به اقتضای هر موضوعی از آن روش‌ها نیز استفاده کنیم. همچنین دین الزاماً نباید حرفی از علم برای ما داشته باشد؛ چون کارکرد دین، چیز دیگری است. ولی اگر در حوزه علم هم حرفی داشت ما از آن استفاده می‌کنیم و این، همان علم دینی است.

البته این حرف آخر شما که اگر دین در زمینه علم حرفی داشت، مبهم است. من این حرف را از جنس پیش‌فرض‌ها می‌دانم، نه از جنس فرضیه‌ها و یافته‌ها؛ چون هنگامی که دین راجع به محتوای مسائل علمی صحبت می‌کند، خیلی مجمل و متشابه، صحبت می‌کند.

### **بنابراین شما از افتادن به دام متشابهات، ترس دارید.**

بله، وقتی قرآن راجع به خلقت انسان صحبت می‌کند، اینقدر مجمل است که معلوم نیست داروین درست می‌گوید یا خیر؟ ما نمی‌توانیم به صورت قطعی بگوییم که قرآن ضد داروین است. ما نباید انتظار داشته باشیم که قرآن کتاب زیست‌شناسی باشد. بعضی‌ها معتقدند که ما باید فرضیه‌هایمان را از قرآن بگیریم، ولی من اصلاً این حرف را قبول ندارم؛ چون قرآن کتاب فرضیه‌های علمی نیست. قرآن کتاب دینی است و نسبتش با علم در قسمت پیش‌فرض‌ها تداخل پیدا می‌کند. بنابراین نگوییم که اگر حرف‌های دین به درد علم خورد، علم دینی می‌شود. این سخن خیلی مبهم است و این خطر را دارد که می‌تواند ما را به سمتی بکشاند که قرآن را بخوانیم و از آن، فکت‌های علمی بگیریم.

### **یعنی تا جایی که بتواند پیش‌فرض‌هایی را برای ما تعیین کند و با فرضیه‌های ما رابطه منطقی برقرار کند.**

بله، اینجا یک منطقه استحضاطی خوبی است. یعنی جایی است که ما می‌توانیم مطمئن شویم در کار علم دینی، به دین آسیب نمی‌زنیم. چون این کار را انجام داده‌اند و ما نباید آن را تکرار کنیم. یعنی ما نباید کار علم دینی را طوری انجام بدهیم که دین یا علم بسوزد. این کار در جهان اتفاق افتاده و دین و علم را سوزانده‌اند، ولی ما باید نقطه بهینه را پیدا کنیم. بنابراین باید نقطه بهینه تأثیرگذاری، جایی باشد که به نفع علم و دین باشد یا حداقل به ضررشان نباشد. والا اگر بگوییم خدا قرآن را فرستاده است، قرآن نیز جامع است و همه چیز در آن وجود دارد، پس باید علوم را از آن بیرون بکشیم، نتیجه‌بخش نیست و بلکه برای دین مضر است.

در مورد اینکه فرمودید شأن دین نیست تا گزاره‌های علمی را ایجاد کند، اگر ما قبول کنیم که دین تنها راه رسیدن به حق و برای نیل به کمال نهایی انسان است، باید بپذیریم که دین بیشترین بهره را از حقیقت دارد.

### **یعنی آیا دین حاوی همه علوم است؟**

بله، چون خالق این را طراحی کرده است.

ولی اینگونه طراحی نکرده است که به جای همه حق‌ها حرف بزند. قرار نیست قرآن فیزیک باشد و بنابراین، نباید وجه فیزیک جهان در آن باشد.

این هم یک بخش از مغالطه است که تا درباره این موضوع حرف بزنیم شما مثال فیزیک را می‌زنید.

حتی به نظر من لازم نیست که دین راجع به انسان هم تمام حقایق را بیان کند.

**باید تمام حقیقت در دین باشد تا بتواند انسان را به خدا برساند.**

نه، این حرف مغالطه‌آمیز است؛ چون الان حقایقی راجع به بومیان استرالیا وجود دارد که نمی‌توان از هیچ کجای منابع اسلامی استخراج کرد؛ چون وجود ندارد. پس هنگامی که شما می‌گویید، دین همه حق است؛ یعنی منشور چند پهلوی همه حقایق جهان در دین وجود دارد. در صورتی که اینگونه نیست. یعنی قرآن و دین نمی‌خواهد تمام حقایق جهان را در خودش به ما عرضه کند ولی ستون فقراتی از حقیقت جهان را به ما عرضه می‌کند، نه دست و پا و چشم و گوش. پس بنابراین شما نمی‌توانید بگویید چون دین، همه حق است، پس همه حقایق به نحوی در آن وجود دارند. در حالی که به هیچ وجه اینگونه نیست.

دین مانند عضو رئیسی بدن است.

مغز هم که باشد، دیگر چشم و گوش نیست.

**ولی چشم را مدیریت می‌کند.**

نه، مدیریت نمی‌کند. اگر اینطور است شما ویژگیهای انسان بومی استرالیا را بگویید. این فکت کجاست؟

اگر یک آدمی که مذاق دین را کاملاً درک و فهم کرده باشد، یعنی یک مجتهد دین‌شناس بین انسان‌های بومی استرالیا برود، می‌تواند اینها را مدیریت کند.

**به چه دلیل می‌تواند؟**

همانطور که پیامبر توانست انسان‌های جامعه عرب آن زمان را هدایت کند، حالا هم یک مجتهد می‌تواند چنین کاری را انجام بدهد.

**هدایت، غیر از اداره کردن جامعه است.**

پیامبر، با ارائه دین، تمام نیاز این آدم را برطرف کرد.

**نه، همه نیازها را برطرف نکرد. فقط هدایتشان کرد. چون آن موقع برای مردم هواپیما نیاورد.**

این فرمایش شما مغالطه است چرا که اقتضای آن روز دنیا آوردن هواپیما نبود

مغالطه شما در این است که می‌گویید: چون دین همه حقیقت است پس باید تمام وجوه حقیقت در آن موجود باشد، ولی این حرف اشتباه است؛ زیرا انسانی که می‌خواست تا شهر مجاورش برود باید یک ماه راه می‌رفت ولی اگر هواپیما را می‌شناخت در ظرف چند ساعت می‌رفت.

این فرمایش شما به بحث ما ربطی ندارد؛ چون علوم بشری روز به روز تقویت شده است.

### **بنابراین پیامبر عهده‌دار این نبود.**

اما دین معرفت انسانی را به‌طور کامل گفته است.

### **بنابراین، حقیقت دین مشتمل بر همه حقایق جهان نیست.**

این استدلال شما بر پایه یک مغالطه استوار است که وقتی از علم حرف می‌زنیم، منظورمان علم تجربی انسانی است. دین مشتمل بر تمام حقایق است که انسان را به کمال مطلق واصل می‌کند. یعنی اگر به این نتیجه رسیدیم که انسان باید به کمال برسد و بهترین نقطه کمال، کمال مطلق، یعنی خداست. دین نیز آمده تا ما را به خداوند که کمال مطلق است، وصل کند. بنابراین، دین باید مشتمل بر تمام حقایقی باشد که من را به خدا می‌رساند.

### **یعنی فقط همان حقایق، نه همه حقایق.**

آن حقایق نیز به معنای حقایق انسانی است.

بنابراین منظورتان همه حقایق نیست؟ و لذا دین مشتمل بر تمام حقیقت‌های جهان نیست و فقط شامل حقیقت‌هایی است که برای دین اساسی هستند و ما را به کمال مطلق واصل می‌کنند. لذا نباید از دین انتظار داشته باشید که همه فکتها را به شما بدهد، بلکه فقط آنهایی که در مسیر دین هستند را به ما می‌دهد.

دین باید در زمینه علوم اجتماعی حرف داشته باشد.

### **باید چقدر حرف داشته باشد؟**

باید تمام مبانی و کلیات را بیان بکند؛ زیرا در غیر این صورت ما به حقایق لازم برای سیر الی الله نمی‌رسیم. ولو اینکه تجربه زیادی هم داشته باشیم.

### **یعنی چون ابوذر با جامعه‌شناسی آشنا نبود، ایمانش هم ناقص بود؟**

لازم نیست به صورت تفصیلی با این علوم آشنا باشد.

### **بنابراین ما انتظار نداریم که دین، علوم اجتماعی را در خودش داشته باشد.**

دقیقاً علوم اجتماعی را درون خودش داشته است.

### **آیا در عین اینکه ابوذر انسان کاملی بوده ولی چون با علوم اجتماعی آشنا نبوده، ایمانش ناقص بوده است؟**

درست است که علوم اجتماعی را نمی‌دانسته ولی زندگی اجتماعی می‌کرده است.



## زندگی اجتماعی با دانش اجتماعی فرق دارد.

برخی معتقدند که دانش اجتماعی بر ساخته از عالم است و دنیای مدرن، آن را به وجود آورده است.

یعنی با اینکه ابوذر اسلام را می‌دانسته ولی جامعه‌شناسی نمی‌دانسته است.

**بزرگانی معتقدند که علت پیدایش علوم مدرن از جمله جامعه‌شناسی این بوده که کارکرد دین را داشته باشد و دین را کنار بگذارند.**

این همان تصور ایدئولوژیک راجع به علم است که من با آن مخالفم.

آنها می‌گویند دین در این زمینه حرف ندارد و لذا فقط عقل فعال انسانی می‌تواند در این زمینه حرف بزند.

این تصور ایدئولوژیک از علوم انسانی است. ولی تصور صحیح این است که جامعه‌شناسی، نهاد دین را هم مطالعه می‌کند.

**نهاد دین را به عنوان یکی از گزاره‌های نهادی اجتماعی مطالعه می‌کند، اما نه به عنوان اینکه دین در رأس هرم اجتماع قرار بگیرد و عهده‌دار امور اجتماعی شود.**

شما علوم انسانی را در تقابل با دین می‌بینید. در حالی که جامعه‌شناسی با هر گونه پیش‌فرضی، جامعه‌شناسی است. یعنی حتی می‌توانید جامعه‌شناسی اسلامی هم داشته باشید. اینکه بگویید دوران مدرن برای مقابله با دین به وجود آمد و هر چه که در این دوران مدرن تولید شد نیز مخالف با دین است، نوعی مغالطه است.

یکی از علل به وجود آمدن دنیای مدرن و علم مدرن، تقابل با دین بود. اما هر چیزی که ثمره دنیای مدرن است مخالف دین نیست.

بنابراین، قرآن فقط مبانی و مبادی کلی (بعضی از) علوم را دارد و مشتمل بر فکت‌ها نیست. لذا قرآن حاوی علوم اجتماعی نیست؛ چون علوم اجتماعی یعنی فکت‌ها.

ولی احتمال خطای گزاره‌ای که از اینجا نشأت بگیرد، زیاد است.

این در پیش‌فرض‌هاست. یعنی شما می‌گویید اگر بتوانیم پیش‌فرض‌های مناسبی در علوم انسانی از اسلام به دست بیاوریم آن علم استوارتر خواهد بود و من هم این را قبول دارم.

**یعنی اگر بخواهیم علم اسلامی را تولید کنیم، باید تمام مبادی و مبانی را از اسلام استخراج کنیم.**

بله، البته این جزو پیش‌فرض‌هاست.

آیا اسلام چنین توانی دارد که برای تمام علوم انسانی مبادی، مبانی یا همان پیش‌فرض‌ها را ارائه کند؟ طبق حرفی که الان گفتیم، باید داشته باشد وگرنه، دین محدود است. البته با دقت به فرمایش شما که نیاز نیست تمام گزاره‌های علمی در دین باشد؛ چون انسان و عالم در حال سیروورت است. بنابراین مبادی و مبانی هستند و این گزاره‌های جدید هم هستند. گزاره‌های جدید را به دین تحویل می‌بریم و اگر عین گزاره‌ها و پیش‌فرض‌ها دقیقاً با فرضیه‌ها ارتباط منطقی ایجاد کرد به آن علم دینی می‌گوییم.

نه، شما وجه عالم تجربه را چکار می‌کنید؟ ما نمی‌توانیم این وجه را کاهش بدهیم. شما چگونه می‌خواهید بفهمید که قرآن، فلان فکت جامعه‌شناسی را تأیید می‌کند یا خیر؟ فقط پیش‌فرض کافی نیست و باید از شواهد و تجربیات نیز استفاده کرد. بنابراین، نباید تحویل کنید. یعنی کاستن علوم به پیش‌فرض‌ها خطاست، چون اینها مساوی پیش‌فرض‌ها نیست. این، فقط خاستگاه آن فرضیه‌هاست اما قابل فروکاهش نیست؛ چون رویش این در ارتباط با تجربه نیز هست.

### تجربه هم یکی از روش‌های مورد تأیید دین است.

قرارمان این بود که به هیچ وجه وارد بحث روش‌شناسی نشویم؛ چون لزومی ندارد که دین، تأیید روش تجربی را به ما بدهد. ولی ما نمی‌توانیم بنای یک علم را به پیش‌فرض‌ها کاهش بدهیم چون این در داد و ستد با عالم تجربه روییده است. در واقع شما فقط یک راه دارید و آن اینکه باید پیش‌فرض‌هایی را که فکر می‌کنید در متن دینی وجود دارد، استخراج کرده و مسیر تکوین یک علم را طی کنید. نه اینکه علوم موجود را کاهش دهید؛ چون این واقعاً مساوی نیست.

### بنابراین، اسلامی کردن علوم که در حال انجام است، کار خطایی است؟

بله، اسلامی سازی خطاست؛ چون این افراد می‌خواهند بدون داشتن پل ارتباطی بین فکت‌ها و پیش‌فرض‌ها، فکت‌هایی که متناسب با اسلام است را قبول کنند و بقیه را دور بریزند. در حالی که این کار اشتباه است؛ زیرا یک طرف قضیه که همان برقراری ارتباط است، باقی مانده و ما آن را در نظر نمی‌گیریم.

بنابراین، راه چاره این است که در ارتباط با علوم تجربی امروز، راه تکوین یک علم را طی کنیم. یعنی به تعبیر بنده، رویکرد تأسیسی داشته باشیم. البته در اینجا داد و ستد با علوم هم برای ما کاملاً مفید و ضروری است و نباید حذفشان کنیم. بگذاریم تا کار ما در بازار علم پیش برود و ساختمان خودمان را درست کنیم. کافی است تا هنگامی که ساختمان را درست کردیم، نشان دهیم ساختمان ما استوارتر است. به خدا قسم، آنها نیز عاقل و فهیم هستند و علم تجربی، یعنی همین. علم تجربی، شواهدی را در اختیار قرار می‌دهد که هر انسان منصفی آن را قبول می‌کند، مگر اینکه مغرض باشد. امروزه اگر به دانشمندان جهان یک فرضیه را نشان بدهید و بگویید این هم شواهدش است، آن را قبول می‌کنند، مگر اینکه مریض باشند.

بنابراین، ما فقط همین کار را می‌توانیم انجام دهیم والا اگر بگوییم اسلام حق است و قبولش کنید و علمتان نیز باید توسط اسلام ارائه شود، هیچ کس این را قبول نمی‌کند. ما یک راه طولانی در پیش داریم. راه آسانی نیست که بتوانیم با کنار زدن بقیه، آن را فتح کنیم. ما نمی‌توانیم راهی را که غرب در طول سبصد سال طی کرده، سی ساله انجام دهیم. شما هم باید این راه پر سنگلاخ را هموار کنید و ساختمانتان را بسازید و آن موقع نشانش دهید تا عاقلان در مورد آن، قضاوت کنند.

از این بحث گذر کنیم. سی سال است که ما انقلاب کردیم و قرار بود در دانشگاه‌ها انقلاب فرهنگی صورت بگیرد و علوم انسانی نیز متحول شود و علم دینی به وجود بیاید یا حداقل اینکه علوم انسانی ما با اسلام ناسازگاری نداشته باشد. ولی این کار هنوز صورت نگرفته است. علت این مسئله چیست و شما این سی سال را چگونه آسیب‌شناسی می‌کنید؟

علتش این است که متأسفانه هنوز در جامعه ما تصور روشنی از علوم انسانی وجود ندارد. نگاه ما به علوم انسانی، یک نگاه ایدئولوژیک است و همانطور که اشاره کردم، این نگاه خطرناکی است. یعنی وقتی می‌خواهیم راجع به علوم انسانی غربی صحبت کنیم، ایدئولوژیک نگاه می‌کنیم و می‌گوییم اینها غربی است و غرب هم بد است پس این علوم هم بد هستند. این استدلال خیلی غلط است.

هیچ علم تجربی، بی‌بهره از تجربه نیست والا اسمش علم تجربی نمی‌شود، لذا نمی‌تواند کاملاً ایدئولوژیک باشد و اگر باشد، اصلاً علم نیست.

این تصور که چون غرب بد است، علم انسانی تولید شده در غرب نیز بد است و باید آن را دور ریخت، تصور غلطی است که متأسفانه هنوز هم وجود دارد و ناشی از این است که علم را با ایدئولوژی اشتباه گرفته‌اند؛ چون نمی‌توان کار دانشمندی که با تجربه کار می‌کند و با این دانشجو مصاحبه می‌کند و تست می‌سازد را ایدئولوژی نامید. پیش فرض‌ها اینقدر قدرت ندارند که تجربه را به نفع خود مصادره کنند. مگر این که کسی به تجربه کاری نداشته باشد و در توهمات خود سیر کند. به تعبیر آیه قرآن اگر حقیقت را به چنین آدم‌هایی نشان بدهیم می‌گویند چشم‌های ما گیج و منگ شده است (انما سکرت ابصارنا). در صورتی که باید برای هر علم تجربی یک راه ارتباط با تجربه وجود داشته باشد. در نتیجه باید گفت که علوم انسانی بر حسب قوت و ضعف پیش‌فرض‌هایشان حدود دارند.

ما نمی‌توانیم علوم انسانی را طرد کنیم و به دریا بریزیم. علوم انسانی باید باشند و در دانشگاه‌های ما خوانده شوند. همه این تلاش‌ها بیهوده است که مواظب کتابخانه‌هایمان باشیم تا کتاب بد وارد آنها نشود. ما نمی‌توانیم علوم انسانی را دور بریزیم؛ چون اینها علوم تجربی هستند. بنابراین، فقط می‌شود اینها را نقد کرد. یعنی سهم آنها را از ارتباط با تجربه مشخص کنیم. یعنی وزن و عیارش را مشخص کنیم که مثلاً این نظریه ۲۰ درصد و آن نظریه ۴۰ درصد از علم سهم دارد. این کاری منطقی است و هر دانشجویی هم می‌فهمد و هر دانشمندی هم قبولش می‌کند. ما در حال وارد شدن به راهی هستیم که بن‌بست است. ولی اگر شما حرف معقول بزنید، آدم‌های دانشمند معنای آن را می‌فهمند.

بنابراین، اولاً تصور ما از علوم انسانی مخدوش است. ثانیاً تصور ما از علوم اسلامی نیز مخدوش است. دانشگاه اسلامی به چه معناست؟ اگر منظور ما از دانشگاه اسلامی، آداب اجتماعی است که مثلاً چگونه لباس بپوشید که یک بحث فرهنگی است. فرهنگ نیز قدرتهایی دارد ولی باعث اسلامی‌شدن دانشگاه نمی‌شود. ما نباید فکر کنیم که دانشگاه اسلامی به کار فرهنگی یا یک امر ایدئولوژیک تقلیل پیدا می‌کند. یعنی چیزهایی درست می‌کنیم که فقط خودمان قبولش داریم. علم مال کسی نیست و باید بتوانیم آن را در همه جا عرضه کنیم. مگر علم اسلامی مال مسلمان‌هاست؟ مسلمان‌ها این علم را به وجود آوردند ولی این علم متعلق به همه انسان‌هاست. مثلاً علم رفتارگرایی را آمریکایی‌ها درست کردند ولی فقط برای آمریکایی‌ها نیست و ما هم می‌توانیم از آن استفاده کنیم. یعنی به اندازه‌ای که علوم انسانی تجربی از تجربه برخوردار هستند، قیمتشان در بازار علم فرق می‌کند، هر چند همه آنها در نهایت به فروش می‌رسند. بنابراین باید همه علوم در بازار علم وجود داشته باشند و این، خیلی مهم است؛ چون رقابتی که در بازار وجود دارد، بازار را سر پا نگه می‌دارد. شما نمی‌توانید همه را مرخص کنید و بگویید فقط ما می‌فروشیم؛ زیرا این به معنای تعطیل بازار است.

بنابراین، ما نباید دانشگاه‌هایمان را با بیرون راندن علوم انسانی معاصر، فقیر کنیم. این به ضرر علم و اندیشیدن است. من موقعی می‌توانم به نفع فرهنگ خودم بیندیشم که بدانم فرهنگ دیگری هم وجود دارد و کاری کرده و لذا برانگیخته می‌شوم تا من هم عرض اندام کنم.